

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
يَا أَبَا صَبْرٍ يَا مَهْدِي

بِحَبْلَانِهِ وَصَلَّى

شاعر: حجة الله قلى پور (طالب)
احمد صادقى علويجه

بہارِ وصال

تذکرہ پیر پیکارِ مقدس و مہوارِ عصارہٴ خلقت
حضرت یحییٰ بن اسماعیل اعظم
رحمۃ اللہ علیہما

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شعارنامه کتاب

- نام کتاب : بهانه وصال
- ناشر : انتشارات انوار الزهراء «س»
- حروفچینی : انوار الزهراء «س»
- شاعر : حجت الله قلی پور
- مقدمه از : احمد صادقی علویجه
- چاپ : دانش
- نوبت چاپ : دوم ۱۳۸۱
- تیراژ : ۲/۵۰۰ نسخه
- قیمت : ۳۰۰ تومان

شابک: ۹۶۴-۷۷۰۵-۰۹-۲-۲ ISBN:964-7705-09-2

کلیه حقوق محفوظ است

مقدمه

اگر ما اسلام اهل بیت، را اسلام ناب می دانیم و اگر اهل بیت، را مثالها و نمونه های کامل آن اسلام در عمل می شناسیم و اگر خود را دنباله رو آن اسلام و آن نمونه ها می شماریم، باید به سمت اهداف آنها حرکت کنیم، و همانطور که مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله علیه می فرمود: «نبی و ولی بر سر قله ای ایستاده و انسانها را به آن قله دعوت می کنند، و ما داریم به سمت آن قله حرکت می کنیم و می رویم. اگر نمی شد از این دامنه بالا رفت و این صخره ها را پیمود، او دعوت نمی کرد. پس او که دعوت می کند در حقیقت دارد به ما می گوید: می توانی بیایی.

لذا باید حرکت کنیم و برویم.» اگر اینطور است که ما داریم به سمت آن قله و آن فرا خواننده و دعوت کننده ی بزرگ حرکت می کنیم و اگر زندگی ما و

یکی از بهترین و زیباترین روشهایی که می توان در آن به ترویج عقاید و افکار و فرهنگ ناب اهل بیت عصمت و طهارت پرداخت، شعر است.

شعر بیانی است جذاب و شیرین که هر خواننده و شنونده ای را به وجد می آورد و می توان به وسیله ی شعر در حجمی کم مطالبی بسیار را به مخاطب تفهیم کرد. و البته هر شعری این توانایی را ندارد.

شعری می تواند در دلها اثر بگذارد و عاشقان اهل بیت را عاشق تر از قبل سازد که دارای مضمون و محتوای خوبی باشد.

تأثیر شعر در ذهن بیشتر است و گاهی که یک شاعر یک بیت شعر می گوید از چند ساعت حرف زدن یک سخنور توانا گویاتر است. یک مصرع شعر در ذهنها می ماند، مردم آنرا می فهمند و تکرار می کنند که ماندگار می شود. (۱) و به خاطر همین ظرافت است که ائمه علیهم السلام - شعر را تقویت می کردند. (۲) حال که این وسیله ی خوب و هنری در دست ماست پس برماست که از آن به نحو نیکو و پسندیده استفاده کنیم. تا با این کار به اهداف عالیة اسلام برسیم. انشاء الله.

اما در اینجا این سؤال پیش می آید که شعر خوب چه شعری است؟ و ما در جواب این سؤال اکتفا می کنیم به قسمتی از بیانات ارزشمند مقام معظم رهبری که در ابتدا چند سفارش می کنند و سپس به بیان شعر خوب برمی آیند. ایشان می فرمایند: شعر متوسط اصلاً نخوانید، شعر پائین و غلط را اصلاً نخوانید. (۳)

۱-۲- بیانات مقام معظم رهبری با مداحان اهل بیت ولادت حضرت فاطمه (سلام الله علیها) ۶۸/۱۰/۲۸

۳- بیانات مقام معظم رهبری با مداحان اهل بیت ولادت حضرت زهرا (سلام الله علیها) ۶۷/۱۱/۸

و آیا این است ارج نهادن به مقام عظیم و والای اهل بیت؟! آیا به این وسیله می‌خواهیم تبلیغ ازائمه معصومین، کنیم؟!

و این است که مقام معظم رهبری - مد ظله العالی - از کار بعضی شعرا و مداحان انتقاد می‌کنند. و البته این در حالی است که ما شعر خوب کم نداریم. آنچه که باید سروده و خوانده شود، اشعاری است که محبت مستمع را به اهل بیت: زیاد کند، شعرهایی که راجع به اخلاقشان، گذشتشان، عفویشان و فضایل ایشان است خیلی خوب است، شعرهایی که دستورالعمل و الگوی زندگی آنها را به ما نشان می‌دهد، مثل، صراحتشان، شجاعتشان، حق‌گویی شان، ایثارشان، انفاقشان و محو کردن خودشان در خدا. (۱)

و اگر می‌خواهیم که در این راه موفق بشویم باید الگوهای مناسب شعری انتخاب کنیم و آن الگوها در بیانات مقام معظم رهبری اینگونه مطرح شده که: در دعاها و زیارت‌نامه‌های ما تعبیرات عاشقانه و خیلی خوبی هست که حقایق را نشان می‌دهد. اینها را باید محور قرار داد. آنچه را مثلاً فرض کنید، شیخ و ابن طاووس و بزرگان در کتابهایشان گفته‌اند و مفید در ارشاد آورده، اینها را بایستی محور قرار داد و بعد آنها را به شکل زیبا و شایسته‌ای ارائه کرد. (۲) توجه داشته باشید که نسبت به شعر سخت‌گیری کنید. (۳)

و متأسفانه ما شاهد هستیم که نه تنها از این مفاهیم عظیم استفاده نمی‌شود بلکه مفاهیم و مضامینی در شعرها مطرح می‌شود که اساساً با روح دعاها و

۱-بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با جامعه مداحان اهل بیت علیهم‌السلام ۶۶/۱۱/۲۰

۲-بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با مداحان تهران، قم و کرج - ۶۹/۱۰/۱۷

۳-بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با جامعه مداحان اهل بیت علیهم‌السلام - ۶۶/۱۱/۲۰

آری، اگر می‌خواهیم در این رسالت و وظیفه‌ای که داریم موفق و سربلند بیرون بیاییم می‌بایست که شناخت داشته باشیم. به خصوص اگر بخواهیم عصاره‌ی خلقت حضرت بقیه الله الاعظم روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء را بشناسانیم می‌بایست که نسبت به آن حضرت معرفت داشت. و این میسر نمی‌شود مگر با خودسازی.

منتظر واقعی کسی است که در محور خودسازی، خویشتن را در محدوده‌ی امائمه: منحصر کرده از قلمرو دستوراتشان بیرون نرود و در محور دگر سازی تلاش و کوشش او این باشد که امور، معارف، مآثر و آثار آنان را نشر دهد و به دیگران بیاموزد.

تا بدین طریق مکتب آنها را احیا کند. پس مداح واقعی کسی است که منتظر واقعی باشد و شاعر نمی‌تواند شعر ناب بگوید مگر اینکه منتظر واقعی باشد. آری باید که سخنی با ناز و نیاز به عصاره‌ی خلقت بگوییم و خود را به سوی او پرواز دهیم. باید که به سوی محبوب پرکشیم و با او نجوا کنیم و هر چه بیشتر خود را به آن منبع فیض و نور نزدیک کنیم. باید که خود را به نور الهی او نورانی کنیم و نور او را که از منبع لایتناهی سرچشمه گرفته به بشریت هدیه نمائیم. می‌بایست که او را به جهانیان معرفی کرد تا همه بدانند که مولا و سروری نیکوتر و بزرگوارتر از او وجود ندارد. مولایی که در توقیع شریفشان به مرحوم شیخ مفید - رضوان الله تعالی علیه - نوشتند که: مادر مراعات حال شما سهل انگار نیستیم و هرگز شما را فراموش نمی‌کنیم

وگر نه سختی ها و تنگناهای فراوانی به شما می رسید و دشمنان، شما را نابود می کردند. ^(۱) سروری که می آید و با آمدنش آرزوی تمام انبیاء و اولیاء معظم الهی برآورده می شود. امامی که هدیه اش به بشریت آزادی و امنیت است. امامی که صورتش همچون ستاره ای درخشان می درخشد. ^(۲) فرمانروایی که هم نام رسول خدا است ^(۳)

همان کسیکه از فرزندان فاطمه (سلام الله علیها) است. ^(۴) اوئی که نشستن به انتظار فرجش بهترین اعمال است ^(۵) همان دردانه عالمی که امام حسین علیه السلام درباره اش می فرماید:

اگر من زمان او را درک می کردم تمام عمر خود را به خدمت او به سر می بردم. ^(۶) و در آخر از خداوند متعال می خواهیم که: خدایا! ما خواهان دولت کریمه ای هستیم که در آن اسلام و مسلمین عزیز شوند و نفاق و منافقان ذیل و خوار گردد

۱- اِنَّا غَيْرُ مُتَمَلِّينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَ لَا نَاسِبِينَ لِذِكْرِكُمْ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللّٰوَاءُ وَا وَا اُضْطَلَمْتُمْ الْاَعْدَاءُ.

بحار الانوار ج ۵۳ ص ۱۷۵

۲- الْمَهْدِيُّ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِي، وَجْهُهُ كَالْكَوْكَبِ الدُّرِّيِّ. فيض القدير ج ۶ ص ۲۷۹. ياد مهدی ص ۲۸۰

۳- لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَلِيَ رَجُلٌ مِنْ اَهْلِ بَيْتِي يَواطِئُهُ اِسْمُهُ اِسْمِي. مسند احمد حنبلي ج ۳ ص ۳۷۶ -

تحفة الأحوذی ج ۶ ص ۴۶ ح ۲۳۳۲، اکمال الدین و اتمام النعمة ج ۱ ص ۴۰۳

۴- الْمَهْدِيُّ مَنْ عِتْرَتِي مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ. (معالم السنن ج ۴ ص ۳۴۴ - ياد مهدی ص ۲۷۹ و ص ۸۶ - غيبت

شيخ طوسی ص ۱۱۵.

۵- اَفْضَلُ اَعْمَالِ اُمَّتِي اِنْتِظَارُ الفَرَجِ. بحار الانوار ج ۵۰ ص ۳۱۸ و ص ۱۲۲. ج ۵۱ ص ۱۵۶. سنن ترمذی ج

۵ ص ۵۶۵ حديث ۳۵۷۱ - ياد مهدی ص ۲۸۶ - اکمال الدین و اتمام انعمة ج ۲ ص ۳۵۷.

۶- وَ لَوْ اُذْرِكْتُهُ لَخَدَمْتُهُ اَيَّامَ حَيَاتِي. عقد الدرر ص ۱۶۰. ياد مهدی ص ۱۲۵ و ص ۲۸۹.

و ما در آن دولت از داعیان به طاعت تو و راهبران راه تو باشیم.
اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ تُعِزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ وَ تُذِلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَ أَهْلَهُ وَ
تَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَ الْقَادَةِ إِلَى سَبِيلِكَ. (۱)

احمد صادقی علویجہ شہریور ۸۱
سال عزت و افتخار حسینی

« عجز طالب »

طالب از عجز خودش در وصف تو حیران شده
بیخود از خود گشته در کوی تو سرگردان شده
بحر و اقیانوس و صفت بهر او بی حد بود
یک وجب از آن برای سالکان هم سد بود
فضل و احسان و کرم، لطف ندارد انتها
هر لغت در شرح احوال تو شد بی محتوا
خوی تو جمع تمام خلق‌های اولیاست
نام تو آغاز و پایان دعای انبیاست
عاقلان در پیشگاہت سالها دیوانه‌اند
عارفان عمری کنار درب این میخانه‌اند
سبزه نور سراپا سوخته در انتظار
جملگی هستند دیگر بر ظهورت بی قرار
جمله موجودات در عالم دعایت می‌کنند
هر سحر مرغان و ماهیها صدایت می‌کنند
بی پناهان در پیات آواره هر محفلند
غیر تو از هر چه در دنیا است آنها غافلند
آفتاب و ماه از نور تو تابش می‌کنند
آسمانها هست خود را از تو خواهش می‌کنند

سالها در وصف تو گر من نویسم سطرها

قطره‌ای از بحر تو نبود، فقط داند خدا

ذره‌ای از لطف و احسان تو را نتوان سرود

چون خدایت می‌فرستد روز و شب بر تو درود

خون ببارد جای اشک از هر دو عین
 شیعیان، باشد مصیبت حاصلم
 قلب من آتش گرفت از جرمتان
 اینهمه جرم و گناه و اشتباه
 بارها من بر شما کردم سلام
 شیعیان گردید اینک یار من
 دست بردارید دیگر بر دعا
 جملگی بهر فرج آوا کنید
 تا بیاید انتظار من به سر
 باز آییم من به نام فاطمه
 من بیایم عدل را برپا کنم

هم برای مادرم هم بر حسین
 بیش از این غمگین نسازید این دلم
 گریه‌های هر شبم بر آن نشان
 زندگیتان را کنند آخر تباه
 پاسخی نشنیدم اما یک کلام
 کو یکی گردد دگر غمخوار من
 هم ظهورم را بخواهید از خدا
 با دعواتان قفل غیبت وا کنید
 شب به سر آید، شود وقت سحر
 هم بگیرم انتقام فاطمه
 عقده را از قلبهاتان وا کنم

«امید فاطمه»

ای امید فاطمه نشناختم هرگز تو را
پاسخی بر تو ندادم اینهمه خواندی مرا
غمگین هستم چرا از یاد تو غافل شدم
با گناهان فراوان مست لایعقل شدم
شرمگین هستم برایت من نگشتم یاوری
از تو من گشتم جدا با حسرت و ناباوری
شرمگین هستم که دستم خالی از ذکر و دعاست
زندگیم پوچ، عمرم پوچ، هستم بی بهاست
شرمگین هستم ز روی تو عزیز فاطمه
من جوابت را ندادم لطف کردی اینهمه
شرمگین هستم ز روی مادرت ای نور عین
هم ز روی مرتضی هم مجتبی هم از حسین
شرمگین هستم خدا را بنده‌ای عاصی منم
اینقدر پستم، چرا من لاف عشقت می‌زنم
شرمگین هستم ز این دنیای فانی جز گناه
هیچ در دستم نباشد هستم گشته تباه

« صید ابرو »

من ندیده عاشق رویت شدم	بی پرم، پروانه کویت شدم
کیستی؟ ای آنکه معشوق منی	مست و مدهوش از می جویت شدم
میکده خالی ز ساقی هست لیک	بیخود از خود گشتم و سویت شدم
خوب می دانم که رخ پنهان کنی	من اسیر و صید و ابرویت شدم
کعبه را بی تو نخواهم هیچگاه	مرده بودم زنده از هویت شدم
گرچه با تو لحظه ای ننشسته ام	شیفته از خلق و از خویت شدم
هر گلی بوئیده ام مستم نکرد	یاس خوشبو مست از بویت شدم

« غلام بی نوا »

یک دلی دارم گرفتار غمت
 محرم میخانه ات هر شب منم
 بیقرار روی نیکویت شدم
 از همان آغاز دستی با کرم
 در تمام رنجهای روزگار
 اینهمه مهر و محبت کرده‌ای
 پاسخت را من ندادم جر گناه
 بارها دعوت نموده این گدا
 لیک بر گوشم هزاران قفل بود
 ای دریغا من ز تو بگریختم
 بار دیگر دعوتم کن مهربان
 با اشاره کن مداوا درد من
 با قدومت قلب را خوشحال کن
 عبد سرتا پا خطایت را ببخش
 طالب بیچاره را دلشاد کن
 سینه‌ای هم تنگ از هر ماتمت
 در فراغت عبد جان بر لب منم
 مست از آن یاس خوشبویت شدم
 ای تمام جود آمد بر سرم
 تو مدد بنموده‌ای این عبد خوار
 اینقدر لطف و عنایت کرده‌ای
 حاصل عمرم دگر گشته تباه
 بارها خواندی مرا با صد نوا
 درب را بر روی شیطان می‌گشود
 خاک ذلت بر سر خود ریختم
 دست خود را بر دل تارم نشان
 گرم بنما زندگی سرد من
 قلب من را باز هم اشغال کن
 هم غلام بی نوایت را ببخش
 این اسیر عشق خود را یاد کن

« شب بی ماه »

سالها دل بود و شوق دیدنت
اشک بود و غصه بود و آه بود
گوش دنبال صدای یار بود
دیده دل را آبیاری می نمود
سینه در خود جای بهر دل نداشت
قلب در دریای خون می آرمید
خار چشمان را نوازش می نمود
کور شد یعقوبِ دل در ماتمت
اشک با خونِ دلم رنگین شده
کی شود آیی قدم بر دل نهی
تو بیایی من بگویم السلام
کم نگردد از تو چیزی ای حبیب
چشم و ابرویت مرا کرده اسیر
طالبِ رویت شدم رو کن عیان
بود لب در حسرت بسیدنت
چشم بود و یک شب بی ماه بود
در پی گنجینه اسرار بود
پسرها را سوی دلبر می گشود
دست خود را بر گلویش می گذاشت
در درون سینه لرزان می تپید
نور چشمان غارت او بنمود زود
شد سیه پوش از برای این غمت
کوچه دل بهر تو آذین شده
درد زخمِ قلب را تسکین دهی
با من مسکین بگویی یک کلام
گشته ام بیمار درمان کن طبیب
جان زهرا تو بیا دستم بگیر
رخ نها ای مهدی صاحب زمان

هر شب برایت شکوه خوانم از مدینه

از روی نیلی، درب و از دیوار و سینه

هر شب به پهلوی شکسته دلبر من

من می خورم سوگند تا آبی بر من

هر شب برایت می گشایم سفره دل

نیمه نگاهی می کنم از حفره دل

هر شب معطر می شود روی و سر من

از بوی عطر یاد تو ای دلبر من

تا بم به سر آمد چرا از یار دورم

مهدی بیا درمان کن این چشمان کورم

دیگر ندارم حرف با تو ای نگارا

دست مرا در دست خود بگذار یارا

طالب دلش دریند عشق تو اسیر است

بی تو دگر از زندگیش سیر سیر است

یا آخر الائمه جیء عندنا و عینی

شاهد تک امامی افدی علیک عینی

جانم به لب بیامد، تا بی دگر ندارم

یک شب بیاز طالب حالی بیپرس یارم

« باد صبا »

یک عمر به دنبال تو ای یار دویدم
مانده به دلم حسرت بوسیدن پایت
بیمار شدم داروی من روی تو باشد
نومید نگشتم ز درت یوسف زهرا
گفتند که یک عمر به جایی نرسیدی
اما به خدا روی تو یکبار ندیدم
از هجر تو افسردم و از داغ خمیدم
چون باد صبا سوی دیار تو وزیدم
زین روز همه خلق ملامت بشنیدم
گفتم که به پشتِ درِ ارباب رسیدم

« تشنه دیدار »

خوب می دانی که بیمار توأم	تشنه یک لحظه دیدار توأم
لیک می دانم که سربار توأم	ادعا دارم که سربازم تو را
رو سیه کلبی به دربار توأم	با گناهم من تو را آزردهام
یاور و یار گنهکار توأم	حاصل عمرم هم گشته تباه
خار در چشمان غمبار توأم	نامه ام را دیده ای تو بارها
جنس بی ارزش به بازار توأم	گشته قلبم همچو روی من سیاه
تو گل یاسی و من خار توأم	این همه عصیان مرا بیچاره کرد
باز دریند و گرفتار توأم	با وجود این همه رسوائیم
ریزه خوارِ خوان دربار توأم	هرگز از دربار خود دورم مکن

« عهد ازلی »

عمریست که سرگشته و حیران تو هستم

آری ز همان روز ازل عهد ببستم

عهدی که همه زندگیم در گرو اوست

گر زنده‌ام و یک نفسی هست ز اینروست

تیرت به هدف خورد شدم عاشقِ رویت

بیخود ز خودم گشتم و مدهوش زیویت

من عاشق روی توأم ای یوسف زهرا

این نامه سربازی من را تو کن امضا

جانم به لب آمد به دلم خوب نظر کن

از راه کویری دلم باز گذر کن

غیر تو دگر در دو جهان هیچ نخواهم

محتاج نگاه تو بود قلب سیاهم

طالب دل خود را به سر زلف تو بسته

از دوری تو قامت او سخت شکسته

« غافل »

غافل از خویشم و مشغولِ عیوبِ دگران
 نیستم از خطرِ گمراهی خود نگران
 غرق در عُجبم و مغرور به حیوانی خویش
 مست و مدهوشم و جاهل ز پریشانی خویش
 غفلتم پرده به قلب و به دلم افکنده
 نفس گوید که نباشید خدا را بنده
 ترسم آخر که شوم گمراه و آگه نشوم
 خارج از دین شوم و داخلِ در ره نشوم
 بارالها تو مرا هیچ به خود وامگذار
 کن نصیبم که بگردم ز عدویت بیزار
 دست من را تو به دست گل نرگس بسپار
 نام من را تو غلام گل نرگس بگذار
 طالبِ حجتِ تو هستم و دربند و اسیر
 وصل را کن تو عطا بر من مسکین و حقیر

بیرون شوم از درّه نابودی و ظلمت

گیرد دل تار و سیه من به تو الفت

حیف است که این دل نشود خانه دلبر

گر که نخری تو دل من، خاک به این سر

بگذار قدم در دل تاریک من زار

یک بار بیا ای گل و بنشین به بر خار

ای صاحب دلها بنما رحم به این دل

با مقدم خود پاک و مصفا بکن این گل

آخر تو نجاتم بده از درّه عصیان

دستم تو بگیر و ببرم در صف یاران

طالب دل خود بسته به یک نیمه نگاهت

با این همه پستی شده او چشم به راهت

« دلبر بی نشان »

مرغِ دلمِ راهیِ جمکران شد
 یوسفِ زهرا تو کجا می روی؟
 تربتِ مادرت نشان ندارد
 سه شنبه شب دلم اسیر یار است
 یار کجا و ما کجا می رویم
 ای همه هستی جهان فدایت
 صحنِ دلم بوی تو دارد بیا
 ندیده، مستِ خال تو گشته‌ام
 اشکِ امانِ من دگر بریده
 ترسم از این جهان‌گذر نمایم
 وای که من اینهمه گشتم ذلیل
 چشم شده جای نگاهِ ناپاک
 بیا نجات ده دلِ اسیرم
 نمک به زخم تو نپاشم اینقدر
 یا که مرا برای خود جدا کن
 ببین که من چطور گشتم حقیر
 سوی همان دلبر بی نشان شد
 بقیع یا به کربلا می روی؟
 خاک مزارِ او زبان ندارد
 دیده برای یار بی قرار است
 این همه با شور و نوا می رویم
 هر دل دیوانه کند صدایت
 آرزوی روی تو دارد بیا
 با گنهم و بال تو گشته‌ام
 یار بیا وقت سفر رسیده
 ندیده روی تو سفر نمایم
 از حرمت دور شدم بی دلیل
 بال شکست و شد اسیر این خاک
 یا که دعا نما دگر بمیرم
 یا که مرا کن تو روانه قبر
 با نگاهی مرا تو با صفا کن
 به جانِ مادرت تو دستم بگیر

« محرم اسرار »

الا ای دلبر صحرا نشینم
 تمام آرزویم دیدن توست
 نشستن با تو چو حلیها هنر نیست
 تو که دریای جودی و وفایی
 رخ نیکوی تو مستم نماید
 صدای دلربایت دل نواز
 تو را می دید گر یعقوب دیگر
 ز صبر و حلم تو ایوب عجب گفت
 چو بر عمر شریف خیره شد نوح
 خم ابروی تو محراب عیاست
 شکافد خار گل دریا به موسی
 محمد با همه مجد و کرامت
 به پشت در چو زهرا رنج می برد
 صدایت کرد ای مهدی کجایی
 علی گر صبر کرد و خون دل خورد
 بیا ای منتقم گیرنده یاس
 بیا جد غریت شادگردان
 چه می گردد که رویت را ببینم
 لبم در حسرت بسوسیدن توست
 زمن در این جهان بیچاره تر کیست
 به دیدارم نگارا کی می آیی؟
 در فردوس را بر من گشاید
 که داوود نبی خود را ببازد
 بنازد بر رخ فرزند کمتر
 چو صبرت دید حیران شد برآشفت
 بگفتا حمد لک یا رب سبوح
 که خاری از گلت در دست موساست
 کند زنده زیویت مرده عیسی
 گذارد همچو نام خویش نامت
 زمانیکه در آن کوچه کتک خورد
 رها ما را ز نامردان نمایی
 فقط با یاد تو خشمش فرو برد
 بیا ای محرم دستان عباس
 بیا درد علی را کن تو درمان

به یاد خنجر خونین اصغر	به یاد اصغر آن ششماهه یاور
به یاد آن همه گل‌های پرپر	به یاد تیغ و یاد نیزه و سر
به یاد محمل خونین زینب	به یاد آن خرابه یاد آن شب
به یاد نیزه خم گشته و سر	به یاد آن نوازش‌های دختر
به یاد آن لب و دندان خونین	به یاد چوب و یاد آن همه کین
به یاد سنگ‌های کوفه و شام	به یاد هلله از پشت آن بام
به یاد خطبه‌های گرم سجّاد	به یاد گریه‌های رفته بر باد
نمی‌خواهم که داغت تازه سازم	تو ای نازنین محرم به رازم
بیا و درد ما را کن تو درمان	دل ما را تو مهدی شادگردان

ما طالب شادی دل زہرائیم
دنباں عزیز و حاصل زہرائیم
قربانی راہ یوسف فاطمہ ایم
ما سوختہ آب و گل زہرائیم

ما منتظرانِ یوسف فاطمہ ایم
دل سوختگانِ یوسف فاطمہ ایم
در ہجر رخس ز چشمہا خون باریم
ما غمزدگانِ یوسف فاطمہ ایم

دل در گرو حضرت دلبر داریم
اتمام فراق، جملہ باور داریم
شادیم بہ فکر ماست آن یاس سپید
ما مفتخریم سایہ سر داریم

ما تشنہ یک نگاہ یاریم ہمہ
مشیتاق قدم آن سواریم ہمہ
شادیم کہ صاحبی چو مہدی داریم
از ہجر رخس مریض و زاریم ہمہ

از حال دلت یکی خبر نیست مرا
از کوی و ز محفلت گذر نیست مرا
غافل ز توأم لیک تو در فکر منی
شام سیہم، دگر سحر نیست مرا

دل گشته اسیر چشم و ابرویت یار
بی بال بگشته او پرستویت یار
دارد بہ سر زلف تو او کاشانہ
افستادہ ہم او بہ دام گیسویت یار

دیشب دلِ من روی تو را خواہش کرد
از بال و پر م کوی تو را خواہش کرد
شب تا بہ سحر سوخت ز ہجرت ای یاس
از باد صبا بوی تو را خواہش کرد

ای یار تو آخر ز سفر می آیی
بر یاری مادر بہ سحر می آیی
گیری ز عدو تو انتقام زہرا
تا شیعه کنی غرق ظفر می آیی

ز هجر روی یارت سوزای دل
ز سوزت صد چراغ افروزای دل
دمادم گریه بنما همچو یعقوب
تو درس عشق را آموزای دل

آمد ز خراسان ز تبار مهدی
یک کودک پاک گلزار مهدی
نامش علی و شهرت او خامنه‌ای
گردیده هم او نایب و یار مهدی

شَفَافِ تَرِ از آب و هم از آینه‌ای
دلدار و نگار و دلبرِ ماهمه‌ای
گردیده کنون نایب و یارت مهدی
سیدِ علیِ حسینیِ خامنه‌ای

ای کاش که سرباز تو می‌گردیدم
من مَحْرَمِ یک راز تو می‌گردیدم
در راه تو می‌شد بدنم چون سمبل
قربانی و جانباز تو می‌گردیدم

ایمن عمر دگر تباہ گشته
زندانی هر گناه گشته
تو بار دگر بدہ پناہم
سربار تو بی پناہ گشته

۳	مقدمه
۱۲	عجز طالب
۱۴	امید اهل بیت
۱۶	خال سیاه
۱۷	امید فاطمه
۱۹	صید ابرو
۲۱	غلام حلقه به گوش
۲۲	بنما کمی صبوری
۲۳	شب بی ماه
۲۴	اسیر عشق
۲۶	تیر عشق
۲۸	کوی یار
۲۹	یاد صبا
۳۰	انتظار
۳۱	تشنه دیدار
۳۲	طلب نیمه نگاه
۳۳	عهد ازلی
۳۴	بهانه وصال
۳۵	غافل
۳۶	چشم به راه
۳۸	سر بار
۳۹	دلبر بی نشان
۴۰	جمعه‌ای دیگر
۴۱	محرم اسرار
۴۴	ز سفر می آیم
۴۵	دوبیتی‌ها